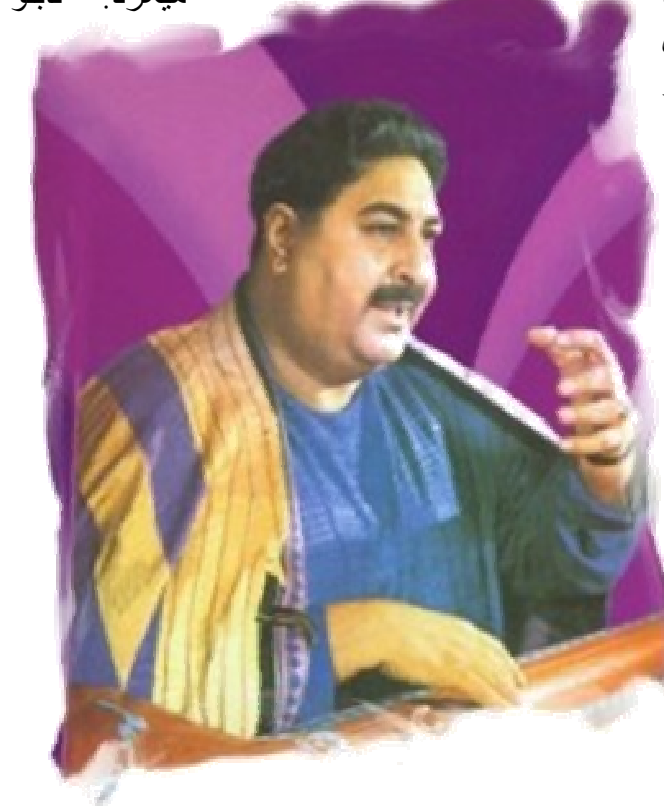


گزارشگر: محمد ظاهر دیوانچی

گزارش شب بیست و پنجمین سال درگذشت مرحوم استاد محمد حسین سرآهنگ

روز شنبه ۲۳ ماه ژوئن گذشته، کانون فرهنگی افغان های شهر استراسبورگ در فرانسه به یاد و خاطره ای یکی از بزرگترین استادان موسیقی، استاد محمد حسین سر آهنگ محفل پرشکوهی را بر گزار کرد. در این شب یادبود، آوازخوانان، موسیقی نوازان، شاعران و هنرمندان بیشماری شرکت کرده بودند. در میان اشتراک کنندگان، دوستانی از شهر های مختلف فرانسه، آلمان و همینطور عده ای از فرانسوی ها، هندوستانی ها و ایرانیان نیز حضور داشتند.

سالون با نبشته ها و پارچه های از صنعت دستی کشور آراسته شده بود. در میان دو تابلو بسیار زیبا از استاد سر آهنگ اثر دو هنرمند کشور جلوه



اولی کار هنری آقای حفیظ الله پاکزاد بود. این هنرمند با استعداد با ظرافتی خاص تصویر استاد را نقاشی کرده است. دومین تابلو اثر نقاش و هنرمند شهر استراسبورگ خانم لیلی موگا یوسفی بود. قبل ازین ها دکتور لیلی موگا کارهای هنری اش را درچند نمایشگاه به دسترس علاقه مندان هنر گذاشته است. نقاشی های این هنرمند همواره مورد پسند بینندگان قرار گرفته است. یکی از تابلو های معروف این هنرمند تصویر احمد ظاهر است که بمناسبت بیست و هفتمین سالگرد مرگ احمد ظاهر به کانون فرهنگی اهدا شده است.

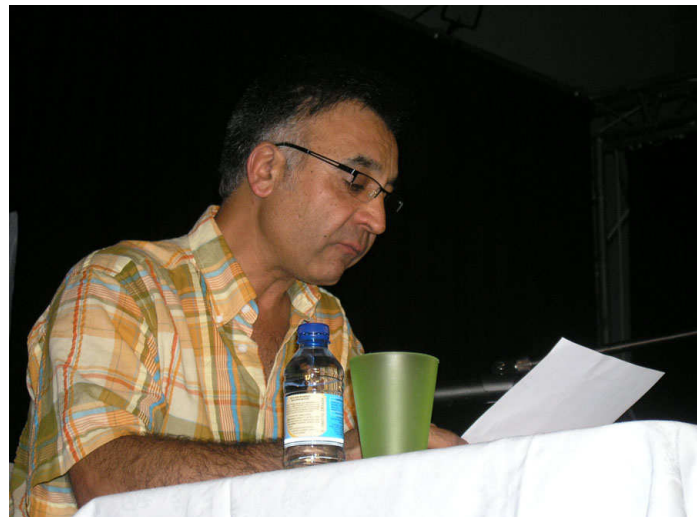
درب این شب یاد بود، با عرض خوش آمدید و ارائه مطلب زیر، به روی شرکت کنندگان گشاده شد:

من خرابم ز غم یار خراباتی خویش

دوستان و عزیزان سلام بر شما.

به محفل کانون فرهنگی افغان های شهر استراسبورگ، که به یاد و خاطره ای بزرگترین موسیقی دان افغانستان، استاد محمد حسین سرآهنگ برگزار شده است، خوش آمدید.

امشب دل و جان ما، یاد پر افتخار یکی از چهره های شگفت انگیز موسیقی کلاسیک را نجوا می کند. و امشب در جمع دوستانه با سخن، ساز و غزل، بیست و پنجمین سالگرد درگذشت استادی را تجلیل می کنیم که جایگاه اش به قول شاعر نامدار کشور کاظم کاظمی، جایگاه بیست رفیع و تبیین آن نیز فقط از عهده کارشناسان موسیقی بر می آید.



باری، استاد سرآهنگ در بوستان موسیقی ای سفره پهن کرد و همینطور به رشد و پرورش آن کوششی فراوان به خرج داد، که می بایست سرا پا گوش و هوش شد، تا آن را درک کرد و از آن لذت برد.

موسیقی ای که عاشقان و هواخواهانش دیگر، موسیقی مصرفی - موسیقی بنگاه های تجارتی و موسیقی محافل عاری از هنر را نمی پسندند و شیفته ای موسیقی استاد خود اند، که نامش از محدوده ای مرز های وطن فرا تر رفت و بدین سان در سرزمین های هندوستان، پاکستان،

بنگله دیش و سیری لانکا به محبوبیت ویژه ای رسید.

بلی دوستان! امشب سخن از استاد بزرگ موسیقی است، که در سال ۱۳۰۲ شمسی در منطقه ای خورده گذر خرابات دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۶۱، درست ۲۵ سال پیش در شهر کابل، شهری که دوست میداشت چشم از جهان پوشید و به جاویدانگی پیوست.

پژوهشگران می گویند، که استاد گامو خان پدر کلان مادری اش و استاد عطا حسین پدر کلان پدری اش و استاد کریم حسین خان کاکایش از هنرمندان و استادان بزرگی بودند، که در دوران امیر شیرعلی خان از هندوستان به افغانستان آمدند.

استاد سرآهنگ در محضر پدرش استاد غلام حسین، که خود در دنیای موسیقی نام و نشانی داشت، شاگردی کرد، سپس به مدت ۱۶ سال سفر به هندوستان، درین دیار لبریز از ساز و رنگ و بوی، دانش و هنر آموخت. درین رهگذر نزد عاشق علی خان که بنیان گزار مکتب پتیاله می باشد، آنقدر اندوخت که به تدریج به یکی از استادان بزرگ موسیقی کلاسیک شرق شهرت یافت.

استاد سرآهنگ در عمر نه چندان درازش، القاب مختلفی را از مراجع علمی و هنری، به خصوص هندوستان کسب کرد، که شما به بسیاری ازین القاب آشنا اید: سر تاج موسیقی، شیر موسیقی، کوه موسیقی، بابای موسیقی و ...

ابراز این مطلب بی مورد نخواهد بود، که استاد سر آهنگ در سرزمین های، از مفاخر هنر موسیقی کلاسیک دانسته می شود، که باشندگان آن در طول تاریخ همواره با بدبختی های فراوان، روزگار بسر برده و همواره با استبداد دست و پنجه نرم کرده اند. هنر بطور عام و موسیقی بزرگ مردانی همچون استاد سرآهنگ، نه تنها مرحم دل های شکسته ای مردمان بود است، بل مدام قوت دل ها بوده، تا جان و تن را با راگ ها و زمزمه های سحر انگیز، برای زندگی بهتر صیقل بدهند.

جای دارد که امشب نیز از شاعری یاد کنیم که در نزد مردم افغانستان از منزلت خاصی برخوردار است، شاعر نور و آینه ها، شاعر معانی و معرفت. باری، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، زیرا که استاد سر آهنگ که خود شعر هم می سرود، او را یکی از بزرگترین بیدل شناسان شرق می دانند.

همینطور می بایست امشب خاطره ای یکی از آزادی خواهان کابل، شخصیت دنیای ادب، عبدالحمید اسیر که شما دوستان، او را به نام «قندی آقا» می شناسید، نیز گرامی بداریم که در معرفی و شناخت بیدل به استاد سر آهنگ نقش به سزای داشته است.

درین محفل از استادان، محققان و هنرمندانی دعوت شده بود، که برخی با حضور خود ما را درین شب خوشنود ساخته اند و عده ای دیگر به دلایل مختلفی نتوانستند درین محفل حضور برسانند، که درین میان می توان از استاد الطاف حسین و شریف غزل نام برد.

در پایان باید گفت، آوانیکه سخن از استاد سرآهنگ است، سخن از خرابات و خراباتیان نیز می باشد. باری، زمزمه ها، آواز ها، راگ ها و غزل خوانی ها در خرابات- شب های جمعه در خانقاه کوچه ای علی رضا خان هنگامیکه سرآهنگ از آفتاب نشست تا آفتاب برآمد به اصطلاح معروف مجرای می داد، همچون آسمانی لبریز از ستارگان روشن اند. استاد سرآهنگ که بسانی مهتاب روشن تر از هر زمان در آن میان میدرخشد. این مهتاب روشن، که آن را خورشید موسیقی نیز می نامند در فضای تاریخ موسیقی کلاسیک برای مدام تابناک خواهد بود.

بعدازین من ترک یاران ریایی میکنم باخرابی در خرابات آشنایی میکنم

واحد واحدی

عاشقی از خیل آوارگان و سرگشته و حیرانی از تبار هنر دوستان. این مرد با احساس روزگار غربت را در شهر پر همه می های هامبورگ به سر می برد. اگر بخشی از زندگی اش به قول معروف به دنبال پیدا کردن لقمه ای نان سپری می شود، بخش دیگرش را مشغول آموزش هنر و بویژه تدریس موسیقی به شاگردانش می باشد. آقای واحدی که تا کنون چند سی دی از ترانه ها و آواز های گاه فراموش شده، گاه محلی و گاه غزل



به علاقمندان هنر تقدیم کرده است، بیشتر میل به غزلخوانی دارد. در شب یادبود استاد، اولین غزل سرای این محفل بود. صدایش گیراست، از دل بر می خیزد و بر دل می نشیند. غزل های استاد سرآهنگ را با همان اخلاصی که به این کوه موسیقی دارد، فریاد می کند. واحدی خود می گوید که «شرکت درین شب را جز وظیفه ام دانستم و با همه ای مشکلاتیکه مثل خیلی ها دارم، تصمیم گرفتم بدین محفل شرکت کنم، تا خاطره ای پر افتخار سر تاج موسیقی را در جمع اهل دل گرامی بدارم.

خوشحالم که خود را در جمع هنرمندان و هموطنان می یابم». او مورد استقبال عاشقان غزل و موسیقی کلاسیک قرار گرفت.

از هجوم اشک ما بیدل می‌رس یار می آید چراغان کرده ایم

آقای عبدالوهاب مددی

با چهره ای هجرت زده ولی بشاش، لبریز از درد سرشار از محبت، آقای مددی نه تنها از شهر پر غلغله ای موسیقی افغانستان داستان ها در دل دارد، بلکه از اندوه ها، آوارگی ها، احساس ها و سرانجام از زندگی تلخ و گاه شرین مردم گفتنی بسیاری بر لب دارد.



وقتی خموش است در سکوتی بی مانند فرو می رود. در می یابی که در بحر خاطراتش شناور است. درین بحر، گاه از آب های طوفانی سر بیرون می کند - می گوید، می خندد و دست در گوش می کند و زیبا ترین ترانه های محلی را می خواند. گاه درین توفان غرق می شود و می باید به سراغش رفت و او را از امواج طوفانزا بیرون کشید. آن زمان است که دیگر بار لب به سخن می گشاید و از هنر و سرگذشت هر هنرمند حکایت ها دارد. وقتی سخن روی استاد محمد حسین سرآهنگ است. مکث می کند، زمان و مکان را دیده حرف می زند، چرا که درین باب، صد سینه سخن دارد. او خود می گوید «در باره ای هر استاد، هر هنرمند کشور و آواز خوان بخاطر موقعیت ویژه ام و تلاش های که بخاطر درک بیشتر موسیقی کشور در دنیای هنر افغانستان کرده ام، می توانم چند جمله

ای را خدمت شما تقدیم کنم. ولی در مورد استاد سرآهنگ بی تردد می توانم ساعت ها با دوستان راز دل کنم...». آقای مددی بدلیل مسئولیت های گوناگونش در دستگاه رادیو و بعد رادیو کابل، بدلیل کار های پژوهشی اش و بدلیل همزیستی، نشست و برخاست و همینطور بدلیل همراه و همسفر بودن با استاد سرآهنگ در محافل، مناطق گوناگون کشور، ممالک مختلف گفتنی های پر بهای دارد. آقای مددی شرکت در شب یاد بود استاد سرآهنگ را نه تنها با کمال میل پذیرا شد، او همچنان فرهنگیان را به برگزاری چنین محافلی تشویق کرد.

اولین کلامش یاد آوری از دو استاد بزرگ موسیقی، استاد غلام حسین و استاد هاشم در خرابات بود. او گفت، که استاد غلام حسین بیشتر توجه اش را به نسل جوان مبذول داشت، که «من نیز از جمله شاگردان این استاد بوده ام.» بعد به روی سوانح استاد سر آهنگ مکث کرد. «اولین درس موسیقی را نزد پدر آموخت. پدرش او را به سوی کشور هنر پرور هند سوق داد و در آن دیار شاگرد استاد عاشق علی خان بنیان گذار مکتب موسیقی پتیاله گردید». پدرش بدین باور بود، که پسرش باید شاگرد استادی بیگانه ای باشد، تا به او رحم نکند.

آقای مددی در امتداد سخنان گفت، که فستیوالی از طرف شاروالی کابل در سینما پامیر بر گزار شده بود و در آن جا بود که استاد درخشید و اولین مدال طلا را کمائی کرد. این نخستین مدال طلائی بود که قبل از رسیدن به مقام والای استادی به او تعلق گرفت.

آقای مددی بعد از توضیح مفصل روی زندگی پر فراز و نشیب استاد، این نکته را یاد آور شد، که استاد دچار بیماری قلب شد. داکتران برایش گفته بودند که نباید بلند بلند صحبت کند. ولی استاد با وجود

آن به اجرا کنسرت ها ادامه داد. در آخرین کنسرت مقام شیر موسیقی را کمائی کرد. «می توان گفت در تاریخ موسیقی کلاسیک، چه در کشور ما و چه در سر زمین های نیم قاره ای هند، کمتر استادی این همه مدال، لقب و این همه جایزه ای هنری را صاحب شده است».

برای مددی این سوال مطرح است که وقتی استاد دچار بیماری قلب شد، چرا او را به شفاخانه ای درستی نبردند تا تداوی شود؟ چرا درین مورد کم کاری صورت گرفت؟

از استاد سرآهنگ در کنار کار های بیشمار هنری رساله ای بنام قانون طرب بجا مانده که در سویدن بچاپ رسیده است. او خود اعتراف کرده است که در زمینه ای ادبیات دسترسی زیادی نداشته است. «تا اینکه روزی در کافی بچه ای شاه قل آواز می خواندم که با فردی بنام قندی آقا آشنا شدم. او مرا با بیدل آشنا کرد و بعدا مرا گرویده ای آن شاعر بزرگ کرد».

تعداد آهنگ های که در رادیو از استاد ثبت شده، بیشتر از چهار صد قطعه می باشد.

از میان خاطرات بیشمار، آقای مددی حکایت می کند که روزی استاد سرآهنگ با پدرش که پیر شده بود و عصا به دست داشت، وارد رادیو افغانستان شدند. من از استاد غلام حسین خواستم که با آرکستر آواز بخواند. سر انجام استادپذیرفت و آهنگ «ز بعد ما نه غزل نه قصیده می ماند» با خوبی اجرا کرد. استاد غلام حسین در ۲۶ سرطان ۱۳۴۶ از جهان چشم پوشید.

خود استاد سر آهنگ در سحرگاه روز یکشنبه ۱۶ جوزا سال ۱۳۶۱ در شهر کابل درگذشت. جنازه اش از شفاخانه ای ابن سینا، بعد از گشت در گذر خرابات، در شهدا صالحین به خاک سپرده شد.

آقای مددی می گوید که بعد از وفات استاد سر آهنگ مرثیه ها، اشعار و پارچه های ادبی مختلفی به رادیو کابل رسید. در بر نامه های مختلف پخش شد از جمله شعر زیبای شاعر توانای کشور ناصر طهوری «بر خاک فتاده تاج سر موسیقی...».

آقای مددی می گوید: ممکن صد سال دیگر لازم باشد تا که کوچه ای خراباتی داشته باشیم و در آن محل طفلی بدنیا بیاید و به گونه ای سرآهنگ در بلندای موسیقی شرق جایگزین شود. آقای مددی از ندرت کسانی هست که در باره ای زندگی، کار های هنری استاد چیز های می داند. می بایست فرهنگیان این فرصت را مهیا کنند، که آقای مددی دانستی ها و خاطراتش را در مورد استاد بتدرج راز دل کند تا برگی دیگر از زندگی پر افتخار هنری سرآهنگ در تاریخ موسیقی بجا بماند.

من مست می عشقم هوشیار نخواهم شد وز خواب خوش مستی بیدار نخواهم شد

آقای سمیع رفیع

آقای سمیع رفیع از جمله هنرمندانی بود، که از دعوت کانون فرهنگی استقبال کرده و حضور خویش را بمثابة ای ادا دین در قبال موسیقی کلاسیک پنداشت. با کمال مسرت و افتخار در شب یاد بود استاد بزرگ موسیقی شرکت کرد، چنان که بخشی از محفل با ساز و غزل این هنرمند آراسته شد. سهمگیری آقای رفیع درین محفل قبل از همه انجام احترام به استاد سرآهنگ که خودش از رهروان مکتبی که استاد آن را به اکمال رسانید، بود. «آنچه مربوط به دنیای موسیقی است، من شاگرد شهنشاه کلاسیک استاد فتح علی خان از مکتب پتیاله، همان مکتبی که استاد سرآهنگ روانشاد تعقیب کرده بود، می باشم.»



شاعر، نویسنده، پژوهشگر آقای سمیع رفیع نه تنها در ورطه ای هنر موسیقی سعی و جانفشانی زیادی کرد است، بل نوشتاری در زمینه های فرهنگ و ادبیات، روانشناسی و مسائل فلسفی چه بصورت کتاب، چه بصورت مقاله تا به کنون عرضه کرده است. چندین سی دی و چند جلد از کتاب اخیر خود (سعدی درخت پر باری از بوستان معرفت) درین محفل در دسترس شرکت کنندگان قرار داد.

آقای سمیع که علم موسیقی نزد استادانی

همچون استاد علاوالدین خان، استاد حفیظ احمد خان و استاد فتح علی خان آموخته است. بدین با کوله باری از اندوخته با اجرا چندین پارچه درین محفل، شرکت کنندگان را در گهواره ای راگ و غزل جنباند. آقای رفیع همانطور که در دامنه ای شعر و ادب کلامی رسا و عارفانه دارد، با ایمان به موسیقی کلاسیک هر راگ را با هیجان و طرز ویژه ای اجرا می کند و بدینگونه دوستداران موسیقی را مست از غزل و ساز می کند. آقای رفیع از خود خاطره ای فراموش ناشدنی در شهر استراسبورگ بجا گذاشت.

عبدالله کمال رفیع

جوانی سرشار از ریتم و ضرب، بعنوان تبله نوازی جوان و خوب برخی از هنرمندان از جمله

آقای سمیع رفیع را در اجرا راگ ها و غزلیات همراهی کرد. عبدالله رفیع فرزند آقای سمیع رفیع تعلیمات موسیقی و تبله را نزد پدر آموخته است. این جوان در شانزده سالگی بهار عمرش به شرکت کنندگان نشان داد که آینده ای شگوفای را پیش روی دارد.



غلام محمد نجرابی

دهل -، دف - و تبله نواز خوب افغانستان، غلام محمد نجرابی درین شب حضور داشت. این هنرمند را بیشتر به خاطر نواختن زیربغلی می شناسند. درین محفل غلام نجرابی با سارنگ نواز مشهور هند آقای دیپاسیش هالدر دو پارچه راگ کار کردند. این دو نوازنده شوری را در تالار بر پا کردند، که بذات خود بی نظیر بود.



غلام نجرابی زیر بغلی را به گونه ای خاصی می نوازد. او زیربغلی اش را گاه نوازش می کند. گاه با عصیانی که در دلش موج می زند، بر پیکرش می کوبد. انگشتان غلام بر وسعت گویا بی پایان پوست همچون پرنده ای که در جنگل های جنوب منقار بر تته ای درختان بکوبد، غوغا برپای می کند.

غلام با زیر بغلی اش پیامی از صلح و صمیمیت به شنونده خود دارد. او با زیر بغلی آتش بست را اعلام می کند. و گویا طبل قطع جنگ را می نوازد. غلام در حین اجرا موسیقی با نگاهش به شرکت کنندگان پیام دوستی و صفا را اعطا می کند. تماشاچیان را از تاکستان های شمالی تا ارغوان زاران هرات، از دره های زخم خورده ای نورستان تا نارنجستان های جلال آباد، با سفری هیجان انگیز دعوت می کند و فضای شب را از تاخت و گریز انگشتانش لبریز از احساس می کند.

آوانیکه می نوازد، کسی صدای پای آهو سر مستی را می شنود، که از دام صیادی پا به فرار نهاده است. کسی دیگر ضربت چکش کفش دوزی را در خم و پیچ کوچه های کابل بیاد می آورد. اگر استاد ملنگ پدر و استاد غلام محمد نجرابی زیر بغلی را به شهرتی بی پایان رساند، غلام این آله ای موسیقی را دلپذیر عامه ای مردم ساخت و او را فرا تر از مرز ها به جهانیان بشکل زیبا و هنرمندانه معرفی کرد. غلام چندین سال است، که با آنسامبل کابل همراه با آرمان، آنسمبال رادیو کابل همراه با استاد مهوش و گروه ژردی در اسپانیا که آرکستر شان از هنرمندانی از چهار گوشه ای جهان تهیه شده است، زیر بغلی می نوازد.

اجرا دو پارچه راگ درین شب یاد بود برای غلام از منزلت ویژه ای بر خودار بود. «بدین گونه یاد استاد را گرامی داشتیم که نه تنها پدرم، بلکه تمام خانواده ای ما به او احترام و منزلت خاصی قایل ایم.»

هاشم بندو

سهمگیری این ستاره ای درخشان رقص کتک درین شب سحر انگیز بود. با اجرا چند پارچه حیرت شرکت کنندگان را بر انگیزت.



کتک رقصی است از جمله شش رقص معروف هند. این هنر در دل باور ها و مقدسات هندوستانی ها نما کرده و با تاثیر پذیری از فرهنگ اسلامی و عنعنات مردم افغانستان به شکل امروزه عرض اندام کرده است. هاشم بندو که ستاره ای درخشان در رقص کتک است، پیرو مکتب معروف گرانا می باشد. او می گوید که کتک بمعنای داستان و افسانه است. پیامی را به تماشاچی می رساند. زبان است هنری که حکایت گر زندگی مردمان است.

هاشم بندو با جنبش دست و بویژه پای با ساز و تبله به گفتگو می نشیند. از حرکات بدن با ساز آمیزشی ویژه ای می آفریند. این ستاره ای محبوب هند می گوید: حضورم درین شب بخاطر استادی است که با هنرش دیگرمرزی میان هند و افغانستان وجود ندارد.

اندرایود

این هنرمند یکی از چهره های محبوب و مشهور ساز ویلون است. اندرایود با ارشه ای ویلون اش از وسعت بی پایان احساس های هند تا بلندای راگ های استاد سرآهنگ پرواز می کند. ویلون اندرایود شیرین و دلپذیر است. قبل ازین ها اندرایود با تبله نواز خوب شهر استراسبورگ **آقای سمیع محاق** به علاقمندان موسیقی کلاسیک پارچه های از کار های خود را تقدیم کرده بود. در این شب ویلون و



سارنگ باهم به گفتگو و نشستند. سارنگ با هزار رنگ ویلون را تا ژرفای زیبایی بدرقه می کرد. از جمله کار های شان اجرا راگ ابهوگی بود. اندرایود می گوید: « ما افتخار داریم که در این محفل که بیاد استاد بزرگ است، شرکت کرده ایم.»

پاسی از شب گذشته بود که آواز خوان معروف هند **بویژن بهاتاشاریا** و ارمنیه نواز و غزل سرای هند **پرالی گوسل** همراه با تبله نواز خوب هند **اوتپل داس** راگ های از دنیای موسیقی تقدیم علاقه مندان خود کردند.

در اخیر گروه هنرمندان هند، آهنگ معروف استاد محمد حسین سر آهنگ « طالع ام زلف یار را ماند » را به یاد و خاطره ای استاد آواز کردند. این آهنگ بشکل بسیار زیبایی که مورد پسند شرکت کنندگان قرار گرفت، اجرا شد.

دوستان کانون فرهنگی از جمله حاجی محمد

احسان، سمیع محاق، شکیب امیر، فرید روستاقی، فهیم امیر، شیریالی احمدی، جاوید امیر و ... که در

برگزاری و سازماندهی این شب و روز نقش بسزای داشتند، فردای آن روز از چهره های آشنا دنیای شعر و موسیقی در کنار یکی از دریاچه های شهر استراسبورگ دعوت بعمل آوردند. در این روز آقای مددی از خاطرات خود از استاد سرآهنگ و استاد غلام حسین برای جوانان و عده ای از خانواده ها گفتند. واحد واحدی به تقاضای دوستان همچنان به غزل خوانی ادامه داد. شفیق علم با تبله و مسعود فاضل با رباب این هنرمند را همراهی کردند. شاعر و پژوهشگر مسعود قانع، شاعر خوب ما شکرالله شیون و عزیز فرد خبرنگار رادیو بین المللی فرانسه و ... پای صحبت جوانان نشستند. برگزاری بیست و پنجمین سال وفات استاد سرآهنگ اگر هدفی جهت گرامی داشت خاطره ای استاد بزرگ موسیقی را دنبال می کرد، درضمن فرصتی بود تا علاقمندان موسیقی کلاسیک به گوشه ای از زندگی هنری استاد سرآهنگ آشنایی پیدا کنند.

طالعم زلف یار را ماند
وضع من روزگار را ماند
دل هوس تشنه است ورنه سپهر
کاسه ای زهر مار را ماند
بسکه بی دوست داغ سوختم
گلختم لاله زار را ماند
نقش پایم به وادی طلبت
دیده ای انتظار را ماند
عجزم از وضع خود سری واداشت
ناتوانائی و قار را ماند
جگر چاک صبح و دامن شب
شانه و زلف یارو را ماند
نیک در هیچ حال بد نشود
گل محال است خار را ماند
مایه ای بی غمی دلی دارم
که چو خون شد بهار را ماند
هر چه از جنس نقش پا پیداست
بیدل خاکسار را ماند

سر تاج موسیقی



استاد سرآهنگ

موسیقی